

هاروکی موراکامی

اسپوتنیک دلبندمن

سلماز بهگام

پیش درآمد

به عنوان سومین رُمان از نویسندهٔ محبوبم، هاروکی موراکامی که اقبال برگردانش نصیبم شده، لازم می‌دانم نکاتی را برای خوانندگان عزیز روشن کنم.

گفتم را با شرح مختصری از قرابت عنوان کتاب با دستمایهٔ اثر آغاز می‌نمایم. نام این اثر نیز مانند باقی آثار موراکامی انتخابی متمایز است. اسپوتنیک، نام ماهواره‌ای فضایی است که در تاریخ ۱۲ مهرماه سال ۱۳۳۶ (۴ اکتبر ۱۹۵۷) توسط اتحاد جماهیر شوروی از پایگاه فضایی بایکونور به مدار زمین پرتاب شد. تنها سرنشین این ماهواره، سگی بود به نام لایکا که به عنوان نخستین جاندار که مدار زمین را دور می‌زد در اسپوتنیک و به دور مدار زمین نیز می‌میرد. با این‌که عنوان اسپوتنیک فقط چندبار در متن داستان آورده شده، اما استفاده از نام این ماهواره برای نامگذاری اثر هوشمندی موراکامی را بیش از پیش مشهود می‌نماید. شخصیت‌های اصلی داستان که معلمی جوان و تنها، دوشیزه‌ای در سودای نویسنده‌شدن و زنی تاجر می‌باشند هر سه بسان آهن‌واره‌هایی سرگردان در فضای قیرگونهٔ اثر که سرشار از ابهام و گمگشتگی است معلقند و در پی رسالتی رازآلود به دور

مدار مثلثی روابط حاکم بر محتوای اثر می‌گردند. در نهایت مانند لایکا که پیش از پیمودن یک دور کامل مدار زمین می‌میرد، طراوات و سرزندگی مفهوم بودن نیز در مدار روح هر سه شخصیت اثر جان می‌بازد.

این اثر با وجود بهره‌مندی از زمینه‌ها و تکنیک‌های به ظاهر مشابه با نوشته‌های پیشین موراکامی، تفاوتی بسیار بنیادین در کاربرد معانی و مفاهیم و نحوه درهم تنیده شدن‌شان دارد. ویژگی بارز این اثر محو بودن فصل میان دنیای واقعی و غیرواقعی، و عالم واقعی و فراواقعی است. آنچه موراکامی بیش از سایر آثارش سعی در بزرگ‌نمایی آن داشته اتفاقات غیرمعمولی هستند که در زندگی افراد معمولی رخ می‌دهند.

راوی داستان که همچون سایر روایت‌های موراکامی مردی خونسرد، حاضر به کمک و عاشق‌پیشه است، این‌بار بدون اراده خود و بی‌مقدمه از دنیای واقعی و عالم خاطراتش پا به دنیای فراواقعی و مرموز زنان قصه می‌گذارد. زندگی زنان این روایت برخلاف همیشه در قالب روالی معمول پیش می‌رود، اما شرایط خانوادگی و تجارب شخصی نادرشان، آن‌ها را در گذشته و حال به ستیز می‌طلبد و پای‌شان را در مسیر تجربه وقایعی غیرمعمول و فراواقعی می‌کشاند. او دنیای واقعی شخصیت‌ها را روی الاکلنگی متصور می‌شود که یک‌سرش به غیرواقعیات و سر دیگرش به فراواقعیات می‌رسد. گویی که هر شخصیت با خودش الاکلنگ بازی می‌کند و شوق آگاه و خودآگاهش را دو سر این جبر آهنین نشانده و بازی‌شان را به تماشا می‌نشیند.

برخی معتقدند موراکامی نویسنده‌ای بیش از حد غرب‌زده است که ریشه‌های ملی خود را از خاک نوشته‌هایش بیرون کشیده و به عوض آن ریشه فرهنگ دستمالی شده و غالب آمریکایی را در صفحات روایتش به آب و خاک نشانده است. شخصاً با این نقد افراطی و جانبگیرانه مخالفم زیرا پُر واضح است که در دنیای مدرن امروز به حکم جبر فناوری روز و

پیشرفت‌های بشری به ویژه در حوزه ارتباطات، انسان هزاره سوم ناگزیر چنان در سیلان ابداعات مدرن و تبادلات میان‌ملیتی غرق می‌شود که گاهی حتی برای خرید یک کیلو سیب‌زمینی ناقابل از رفتن به سرِ کوچه صرف‌نظر کرده و با فرستادن پیغامی در تلگرام و یا وایبر به سبزی فروش محل سفارش خود را درب خانه‌اش می‌گیرد. این ساده‌ترین نفوذ زندگی مدرن و متجدد امروز است که از انسان، نسخه‌ای شبه اسپوتنیک و به‌روزبرنامه‌ریزی‌شده تحویل خودش می‌دهد. حال اگر چنین تحول رو به زوالی دامنگیر بشر قرن بیست و یکم شده آیا بهتر نیست در این جبر لاجرم، از آن فرهنگ امپرسیونیستی غالب، موسیقی و ادبیات فاخرش روی روح بشر کدگذاری شود؟

جوامع گوناگون رویکرد خاص خود را در دریافت افشانه‌های فرهنگ غالب امپرسیونیستی دارند. برخی جوامع در کنار پذیرش تاثیر روندهای منفی فرهنگ غالب که در لایه‌های مختلفی از جمله نوع پوشش، روابط انسانی و محصولات رسانه‌ای اشاعه یافته، انتخاب‌شان بر این است تا از زوایای مثبت آن نیز بهره‌مند شوند. موراکامی از این دسته است. او در تمام آثارش به رگه‌هایی از فرهنگ غالب دست می‌اندازد و با بسترسازی مناسبی در جهت ادراک مضامین، بذر روحیه‌ای مستقل و خردمندانه را در نگرش انسان پرورش می‌دهد و به بار می‌نشانند.

فرهنگ کافه‌نشینی که از دیرباز در نظر بسیاری از ادبا و فرهیختگان جهان محترم و تعالی‌بخش و به باور افراطیون مفسدانه و مروج بی‌بندوباری بوده، مقوله‌ای است که همیشه محکوم برداشت‌های ضدونقیضی گشته است. بوریس وین، نویسنده، شاعر و مترجم شهیر فرانسوی در جایی می‌گوید «اگر کافه‌ای نبود، ژان‌پل سارتری هم نبود.» این ادعایی برحق است که حتی در کشور خودمان نیز جلوه‌های بارزی از آن قابل به استناد است. از بیژن نجدی تا احمد شاملو در کافه‌های فرانسوی‌مآب گرفته، تا شهریار و میرزاده

عشقی در قهوه‌خانه‌های سنتی ایرانی. سومیر و راوی داستان که در جایی به نام ک از او یاد می‌شود، در این اثر به همراه یکدیگر در کافه‌ای دنج صمیمانه حضور می‌یابند تا جز مشق ادبیات و مطالعهٔ رُمان‌های محبوب کار دیگری از شان سرزنند. آن‌ها از دغدغه‌های شخصی خویش می‌گویند و جریان تبادل نظر و ایده‌های فردی‌شان است که به آن‌ها کمک می‌کند تا پازل هر روز از حیات زمینی خود را با باورهای معنوی همسو سازند و در پایان روز به کلیت گذشته‌ای سازوبرگ دهند که خاطره‌ای فراموش‌نشدنی محسوب شود؛ خاطره‌ای که خود سرنخی است برای حل معمای روزی دیگر در آینده‌ای نامعلوم.

موراکامی جوانان را می‌ستاید. او عاشق نوشتن از چالش‌هایی است که در زندگی واقعی بر سر راه‌شان پدیدار می‌شود و معضلات زندگی مدرن و عجایب انسانی متعددی که امروزه تمام جوامع دنیا شاهدش هستند مدام مسیر زندگی شهروندی ما را تحت‌تاثیر قرار می‌دهند. گاهی تنها تلنگری ساده کفایت می‌کند تا فرد قادر شود از صلاحیت و یا عدم‌صلاحیت تصمیم و رویکردی که پیش گرفته مطلع گردد. از جمله مرام‌های دون‌پایه‌ای که در هزارهٔ سوم فساد و تباهی بشر را رقم زده، انحرافات اخلاقی و جنسی است. موراکامی به اصول اخلاقی پایبند است. او هر بار با به تصویر کشیدن گوشه‌ای از مصائب اخلاقی بشر امروز به وضوح پرده از این حقیقت برمی‌دارد که کژی صرف‌نظر از نوع آن و در هر قالبی محال است که به سرانجام برسد. در این اثر وی به شیوهٔ معمول خود این معضل را به قلم می‌کشد تا در نهایت به این نقطه برسد که تعالی انسان در امتزاج دو قطب نروماده است. سومیر که به خیال خود شیفتهٔ زنی تاجر شده با این‌که به سبب این انتخاب به آن‌سوی دنیای واقعی گسیل می‌شود در نهایت درمی‌یابد که سلامت حیاتش ولو در آن‌سوی آئینهٔ واقعیت در گرو پذیرفتن عشق راوی است که مدت‌های مدیدی نسبت به وی در دلش احساس

می‌کرده و هرگز به بار ننشسته. خود راوی که ناخواسته و شاید همچون سایر شخصیت‌های آثار موراکامی، باری به هر جهت وارد رابطه‌ای نامشروع شده در فصل پایانی در گیرودار ماجرای می‌افتد که از بیخ و بُن نشئت گرفته از گزینۀ غلطش است. روح سرکش و زیاده‌خواه انسان گاهی او را در ژرفای منجلابی می‌افکند که التجا بردن به هیچ‌کس جز شهود و شعور شخص راهش به جایی نمی‌برد.

موراکامی همیشه برای نوشته‌هایش لیستی منحصر‌بفرد از قطعات موسیقایی بدیع جفت‌وجور می‌کند تا در عالی‌ترین مناسبت با کلیت داستانش قرار گیرد. مجموعهٔ بی‌بدیلی از سمفونی‌ها و ارکسترهایی که وی به انتخاب خود در شخصیت‌پردازی شهروندان شهر قصه‌اش به خورد روند طبیعی زندگی‌شان داده همیشه مرا متحیر کرده است. در این رُمان ما با اُرتورهای کلاسیک و کنسرتوهای شنیدنی آهنگسازان و موسیقی‌دان‌های مختلفی از گوشه گوشهٔ این جهان آشنا می‌شویم و به وجد می‌آیم که او چقدر در انتخاب ضرب‌آهنگ‌هایی که به غایت گویای احوالات ساکنان روایتش هستند چه رویکرد روانشناسانه و موشکافانه‌ای را پیش می‌گیرد.

به هر تقدیر این‌که موراکامی شایستگی نامیده شدن تحت عنوان یک چهرهٔ ادبی جهانی را دارد یا خیر مقوله‌ای است که به قول معروف ادبا و علما بر سرش اختلاف‌نظر دارند. شخصاً از بدو فعالیتیم در حوزهٔ ترجمهٔ ادبی آثاری را برگزیده‌ام که به جان خودم نشسته‌اند و ایمان داشته‌ام در برگردان آن‌ها قادرم نهایت سعی و اهتمام خود را به کار بندم و خدا را شاکرم که تا به این لحظه غیر این نشده و مخاطبان عزیزم همیشه مرا شرمندهٔ لطف و همراهی خود کرده‌اند. امیدوارم از خواندن این رُمان نیز نهایت لذت را ببرید. دیگر بار از زحمات بی‌شائبهٔ ویراستار محترم جناب آقای علیرضا فتحی نجفی در سلیس و روان شدن متن و الطاف همیشگی ناشر محترم، جناب آقای خوافی قدردانی می‌کنم و امیدوارم هر روز بیش از روز قبل این